



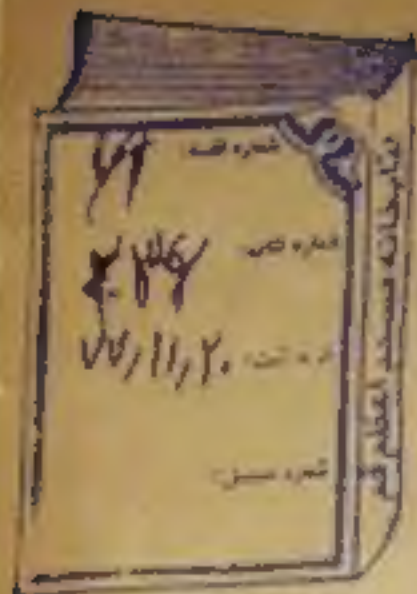


محمدا - لکھنؤ

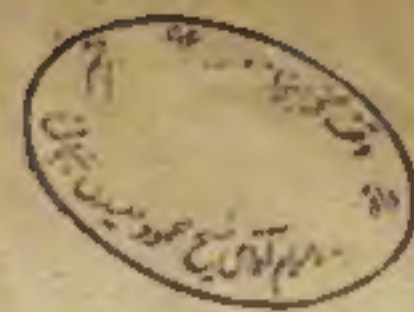


۱۱۹





نام کتاب
تاریخ ثبت
شماره قفسه
شماره ثبت





[illegible][illegible]







2





هزن نفسی آفریدیم و توفیق همواره بر جمع صنوف حیرات و معجزات و تحصیل انواع بقیات  
 سلطنت سی بلخ و جید کینگی و بلیق دانسته و خصوصاً احساس و ارادت خاص بخامس آل علیا  
 السلام داشت \* لهذا بعضی ملاحظه افکار این نسخه شریفه در بیان و اصطلاحات کل خارج از دایره طبع  
 وی گردید \* امید آنکه از درگاه رب جلیل \* مستحق فیض جیل و اجر جزیل باشند و غرض  
 ترجمه را بر این نهاد که آنچه از اخبار است اول باینجا نقل نموده بعد آنچه بطریق سرآمد ترجمه نماید و در  
 ماقبل اکتفا بترجمه نماید پس بعد آنکه عنوان کلام را بدیباچه ایشان متعین ساخته به مقصد آغاز  
 نموده و بگویم و بگویم در سر ظاهر گشت علامت پیری و شب و ظرف وجود معلوم شد از عجب و  
 دیدم که هر چه شصت و سید و تامل از وی غری نبوده \* نه از معرفت قائم نمودار و نه از ایام گذشت  
 حاصل آنکه باین مالم که ماقبل هم خوانده گشت همین قرار \* خطاب نمودم بنفوس زبان کار معصیت  
 که و شرکائی در این کردار وای بر تو گشت بهار جوانی و پرورش او بگذران خزان پیری را و قوت  
 گشت از نورانی و مستقیم پس فوت نشود بقی ماده از زواعت و تحقیق در توضیح مقصد های کثیر از  
 نقد و جز از حد گذشت پس تلف مکن از اوقای ماده بقصد درستی را و به تحقیق شایع کرده قدهای  
 زادی از آن اقل پس شایع مکن کسی از مناع کلام را پس از آن خدا کردم او را که ایشا فرموده  
 و زک وای که چ کشته ای اسب و جواد وای زارع مشرف به زمان درو و حصاد وای مرغ بمرگ  
 مید شونده وای قنار به تجارت گشته وای نفس خود و دیگران غم گشته آبا گوشت رسیده  
 فرمایش رب العباد ( ان تریک بالمرصاد ) بدرستی که پروردگار تو در کین گاه است بعد بیدار  
 نمودم او را که منتهی باشی منتهی باشی تحقیق نزدیک شده بعبه سحت در حالیکه پاینده و نیست برای تو  
 مرگی پس از آن ترسانم او را که با حذر باش با حذر باش با حذر باش رسیدی بفرزهای هولناک که در آنها  
 مهلکه دعوت بالیکه دست خالی و طریق موقوف است بعد او را از جایش حرکت دادم و بکنام العجل  
 العجل الوساو ما تابی خود را بکوری خواهی زد ( ان قد اقمک يومنا ) ( هددت شمس الضحی  
 بارت خلافا ) ( فانه من رقدنا لله ووفی ) ( و انما من عین قد اقمک الشما ) بدرستی که در پیش روی تو روزی  
 هست هرگاه بترساند بوی آفتاب ظهر را بر میگردد از زس آن روز تریک و ظلمانی میشود پس بیدار شو  
 از خواب طوالب و رنج از خود دور کن چشم بر خواب را بعد صبحه زدم او را به قسرمایش امام  
 الشیخ علیه افضل صلوات الصلین \* اهلین الکیر القی قد طره القیر و کیف انت اذا التحدث اطواق  
 الترمطام الاختال و تثبت الموامع حتی اکت طوم السواد \* پس ایشخ کیریکه مخلوط گشته به پیری  
 چگونه میشود حالت تو باینکه پیچیده شود طوفهای آلتین باستخوانهای گردنها و فرورود و غیره های  
 جوامع تابیکه بخورد و فرورود گوشتهای بازوها را پس از آن خبر مرگش را بوی دادم و مصیبت زده شدم  
 بجهه وی بعد نوحه کردم بر او بر زبان نوحه گشته شهادت حزنی نوحه کردن بکمرته و رفوت مرز  
 و سرنه دیگر روزهای جوانی و سرنه بر ایام پیری و باده و زاری و فلان و سوگواری درستی که گوینده  
 بودم ( درمائی شد هم عمرت نهد ) ( فانت ختم گشت از بارگاه ) ( موی تو در روی سیاهی تشفیه )

( حق از ده قاصد مرگت رسید ) بعد از وی طلب رحم کردم بخودش و گفتم آیا ترسم نس  
 کی نفس خودت بعد تر حجت به دیگران پس از آن استغاثه و طلب یاری نمودم برای آگاه خودی پس  
 گفتم یاری \* القوت القوت القوت القوت \* یاری بخودت و آگاه باش به رحلت و درک کن بخت را و احوال را  
 فرصت را و غیبت شایمیت را پیش از آمدن غیب مستظر و قبل از اخذ کردن غبار مقدر بعد  
 مخاطبه و گفتگو نمودم بوی هر کسکی و بزبان هر چه میروا و موعظه کردم لور لهر زبان حق به زبان  
 اشغال و حیوانات بلکه بزبان حال جمیع مخلوقات بعد از آمدن این مقامات حاصل شد برای من \* غلبه  
 پیری و نه کز قلی \* و عزم قاری بر معاد وای نفس علیل پس زمانیکه برگشتم در سدد اصلاح و نه بر  
 در امر خود وارد شد بر من حالات مغوی نزدیک گشته بتمام پارس و حرمان که تابع میشد هر سال از آنها را  
 حالت رجائی که مورت بود بسکون و اطمینان بین تقصیل و بیان \*  
 حالت اول \* تحقیق نظر کردم باین آینهائی که الواست معارفی بودند اعمال و مقام حصول نجات از  
 مهلت و احوال نیاتم در خود علامتی از عملهای او و نه آوری از آثار وی و نه آثار عام اینان را و نه  
 ناقص او را و نه کمترین در سالترا که عبارت از تلاش داشتن معصیت و وسوسه باشد و نه اهل درجات او را  
 که عبارت از اذیت که شعلی بالقصیه به ذکر خدا مثل کسی باشد که در حالت نزاع است \* قل الله تعالی  
 انه بان قدین آستوا ان تفعی لکم بهم ذکر الله \* و نیاتم از اجزای وی که منقسم است بر قلب و اعضا و  
 جوارح که در قلب و نه در عضوی از اعضا حق ترسیم از اینکه نبوده باشد از ایمان بشو و تر که افلاحت  
 دهد مرا در عهد بودن در آفتی بعد از طول عذاب در وی پس از آن نظر کردم باحوال حمید و صفات  
 پسندیده پس دیدم در نفس خود انبساط آنها را پس از آن نظر کردم باحوال حسنه و صفات و قربات پس  
 دیدم برای صحت و قبول شدن آنها شرایطی هست که موقوف نشده ام بحال باوردن آنها اگر چه بپسندیده  
 باشد پس در اینوقت محقق شد بر من و خوف و نزدیک شد من غلبه باش و قنوط بعد بارش شد \*  
 حالت دوم \* و آن ایست بدرستی ایمان نظر و وقت نمودم در وسایلی مفرقه بسوی سعادتعالی که در من  
 موجود است دیدم که از امانت مرحومه نبی امی صلوات الله علیه و آله و از شیعان امیر مؤمنان و از دوستداران  
 اهل بیت علیه السلام حسنه و آینه سیل اعظم و صراط اقوم و کفایت حصین و عرو و قس و کشتیهای  
 آنجا که هر کس در آنها را گرفت نجات یافت پس حاصل شد بر من رجا و امید پس از آن محقق گشت بر من  
 حالت سیم \* و آن این بود که ملاحظه کردم دیدم داخل شدن در امانت ببقیمه صلوات الله علیه و آله محتاجست به  
 اتحاد و اکدا و متابعت باحضرت پس بحال درجه جبر اقدار کرده ام با و بدرستی مید فکر در شیعه مر  
 علی علیه السلام محتاجست بثبات او در سقی باعمل پس در کدام چیز متابعت کرده ام او را و متابعت نمودم  
 بوی صدق نمودن اینکه شخص محب و موالی است باهل بیت محتاجست اتلا محقق یکی از علانم محبت و آثار  
 ولایت و نیاتم یکی از آنها را در سقود پس در احوال محقق شد اضطراب و غلبه کرد بر من خوف بعد  
 طاری و طارش گشت \*  
 حالت چهارم \* و آن این بود که امان نظر نمودم در وسایلی متعلقه بالله علیه السلام و دیدم اهل آنها را در



فائده و اعظم آثار در جزا و ثواب و اکثر آثار در دفع و ارفع آثار در دفعه و اخف آثار در شرایط و تسهل آثار در حصول و اکثر آثار در طرق و ایسر آثار در شرایط و اخف آثار در موقوف و اعم آثار در صورت آسوده است که نقل دارد بید جوانان اهل بهشت و والد الا اله ابی القلوم ابو عبد الله الطهرین علیه السلام پس بدیدم برائی وی خصوصیت است در وسیله بودن بسوی پروردگار که منفرد است بپس و منفرد است در آن حق از آنکه که او افضل است از آن بجهت آنکه خلقت در فضیلت و انسانی است و وحدت تو و طبیعت آثار با طبیعت دیگر و خصوصیت را هم مطلقیت علاقه پس در حضرت حسین علیه السلام بدیدم خصوصیتی در وسیله بودن بسوی خداوند عالم که متعبد و منفرد گفته پس او باینکه او است مخصوصاً بپس از ابواب بهشت و او است کفایت و جبراف هدایت پس بیست و نهم و اله علیه السلام همه آنها ابواب چنان اند لکن باب حسین مسلکی و بیخیز است و همه آنها کشتیهای نجاتند لکن کشتی حسین جریانش بر طبعهای حقین سر برآورده تواند و فرار گرفتن او بر سواحل نجات آسان تر و همه آنها پیرانهای خداوند لکن عملهای استغناء بنور حضرت حسین علیه السلام اوسع دائره است و همه آنها شاه گاهند و همه لکن نیاز کفایت حسین معافه برادر و سهیل است پس در اینوقت خطاب کردم بنفس خود و بزرگمای وی در این امر خوفناک باینکه بسوی من قصد نمایند اینقدری رحمت حسین را و داخل آنها باینکه سلام در سالتی که مأمون و معتمد و عزیز نماید برارگاه این کشتی حسین و سوار شوند در او پس از آنکه بجزا و مرسمال ری فلور و رحیم و نظر نمایند یا نور حسینی که آفتاب نظرمیناید بسوی شما و اقتباس باری کردن نمایند از نورش پس عزیم معصم شد به دخول در آن باب و زیاده گفت شوق بسوی آفتاب پس آنکه بیما نمودم در نفس خود از او مخصوصاً آنچه را که سابقاً از وی مأیوس شده بودم که عبارت از غلامیهای ایمان باشد و مطلع شدم باحالی که بودم مفلوک گشته آنها اما تفصیل ادواته علایم ایمان پس از حیوان چند میباشد

اول آنکه آن بزرگوار فرموده که: «اَلْعَبْرَةُ مَا ذَكَرْتُ خَدْمَ مُؤْمِنٍ الْاَيْتِي وَالْمُحْتَصِلُ» یعنی من هکفته شده آنکه چشمه مذکور بنیستم نزد هیچ مؤمنی مگر این که گویا میکند و مشغوم میشود بمصائب من تحقیق ایضاً حالت حزن و بکا در حین ذکر سید الشهدا از صفات جمیع انبیاء بوده پس باقم ایضاً حالت را در خود در وقت ذکر اسم شریف او و از این علامت استدلال نمودم بوجود قدری از ایمان اگر چه بقدر خود باشد هکذا اقلای نجات دهد مرا از غلظت در آنکه .

دوم آنکه باقم از حالت خود و تکیه داخل شود شهر عشق را طریض بشود برای من صحریت و حزن و تار  
و هرات اینده از مسلمات الله علیه السلام بود پس استلال نمودم از این هم موجود آری از آثار ولایت و محبت الله  
علیه السلام که در سخن ایشان فرموده اند «شیخا خلقوا من فاضل طینتا و عجبوا بنور ولایتا» بجهت ماساینا  
یعنی شیعیان ماسخلف شده اند از فاضل طینتا سرشته شده اند بنور ولایت ماصیبت زده میکند آنها را مصائب  
با و اخبار کبریه در دلالت کرده بر آنکه وقت داخل شدن محرم ظالم میگفت در هر يك از آنکه علیه السلام آثار  
حزن و مصیبه و حضرت صادق از حالتش این بود که در ایام عشق و عاشق و خندان دیده تپیده اید و همچنین

حضرت وضاعت همان ده کتیب و هفتاد و هفتاد و دو رکعت مبارکتی گرفت در مجلس هر اسی نشست و بعد از آن  
هر مرد پشت پرده می نشست و هر کس که بآن حضرت وارد میشد اگر شاعر بود شعر میسرود و او را بشاد شعر  
در مصیبه همه ضلوع مش حضرت تمام حسین چنانکه در نظر فاعل عزای است و الاغصی شریف خود که میفرمود  
از مصائب آن بزرگوار چنانکه در روایت زبان شیب است میگوید اول محرم بود که شدت آن حضرت مشرف  
شده و بوی فرموده \* بآن شیب آن کشت با کشتی فایده حسین علیه السلام \* فاعل کا ذبح انکیش و قال  
تایبه عشر من اعلی \* یعنی ای پسر شیب مرا که بود با شکر که کشیده و چیزی که بکن و حسین علیه السلام  
که بدرستی که او ذبح شد چنانچه مذکور میشود فم چو گوشت و کشت شده بوی همه فخر از اهل بیتش  
( مؤلف گوید ) وجه مشابهت و تشبیه مابین مشیه و مشیه لازمست در مقام استیفاء که در ذبح قوی گوشت  
مسلوب است بسیار است از جمله آنها تأخر و هز و ن شدن نظر از آن است و در بخش و منکر نداشتن آنهاست و در اینجهت  
مباح بودن بخش و اجتماع مردم و نظاره کنندگان در ذبح قوی گوشت و متعادل نمودن اعضا و استواری است از  
قبیل سر و دست از بدن و جدا کردن پوست از جسد و شکستن استخوانها و فطنه قلعه کردن اعضا و غیر  
اینهاست پس اگر شش با طاقه ملاحظه مصائب وارد بر آن حضرت و این تشبیه نظر آورد از کیفیت ذبح و  
اجتماع استغیای کوفه و شام و جراحات فتره و شمشیر و تیرو و زور آوردن بر امان خون گورده عیسیدان بدن  
تا زین مشتمل بر زخمهای بعد و حرکت شیع ساربان و جوالان اسبان و غیر اینها از مصائب وارده بر آن سید انیس  
و جان یقین میداند که تصور اطراف مصیبت آن حضرت در مساحت وسیع خیال نمیکند و اینها که نوشته غریب  
و غریب باید بیان متشبه فی الجمله است الفرض این حالت که و این وقت دخول محرم از اوقات و اوقات سایر  
القه مصومین سلام الله علیه احسین بوده پس با عرض شدن انگار و قلب و غن و وقت در وقت حلال محرم استدلال میشود  
بر نبوت خلافت و ارتباط با آنها و تفاوت عز و تأخره تسلط و در جات ایمان و با عرض شدن عز و اندوه  
با عرض شدن خلاف وی مثل بعضی کسانیکه قرار میدهند این ایام مصیبت را ایام سرور و زهت استدلال  
میشود و بعضی را ایام عز و زهت و بعضی وی از اولای حضرت منان الهیه بانه \*

(سیر) ملاحظه مهمیست است که وقت داخل شدن در سکر بلا تعرضی شود و هر آینه از مسافت  
بزرگ که آن حضرت در صفت حواصیر مکرمه اش بود در زمان دخول ایشان زمین سکر بلا و همچنین  
ملاحظه الحاکم بر قلب و شکستگی دل در وقت نگه کردن غیر معطر آن جناب و غیر آوردن آن سرور این  
جناب علی اسکر که در زمان ای او واقع شده چنان که در روایت است

(چهارم) جاری شدن اشک چشم است وقت اعتقاد بریت مقدس آن حضرت سلام الله علیه که حقیقی بحال هم از صفات خود آن جناب و حدیث حضرت عثمان ماب بوده و همچنین ملاحظه سایر حالات خود از مذکور است از آنکه متعلق است بانحضرت که بزودی الشراء میشود چنان چنان از آنها الشاء الله تعالی (ولما دویم) که عبارت از وجدان اعمال مخلوقه باشد پس بدین معنی ملاحظه میکنم اعمال مخلوقه را و می بینم از غالب آنها سبب اثم میباشند و عیبه بودن شروط و اقبال در آنها پس تا از من میدانم آیا ساز است یا نماز نیست و روزی من میدانم آیا روزی است یا نه و همچنین سایر اعمال که تحقیق میداند شده اماهای آنها در زمان بی اسی سوا الله علیه و آله و لکن ملاحظه کردم که



کردن از صاحب دمه ساج و بدست بکوتی کره از او بپوشان کرد و همچنین از آنکه و گردانیدن من و لا اقل  
 از آنکه من آنچه حاصل میشود بقیة طریقه نیکی است و در حدیث آمده . ان من یکنی او انکی او نیکی و حیثه الطیفة  
 مقام حدیث آنکه بدستی هر کس که کند یا بگریه آورد یا خود را نشی که کند گمان نباید در مصیبت حضرت  
 حسین علیه السلام واجب است بر ای وی هشت پس و قسبه که در خود همین علامات ایستادیم حکم شد  
 و جای من و الطیفة باقی قس من پس از آن عارض گشت  
 (حالت نهم) و از این بود که بدستی تأمل نمودم طاقت امر را با خود گفتم این ذکر را تا علامت وجود جزئی از ایمان  
 است پس شاید و همان مقدار باشد که نجات دهد نور از محله بودن در آتش عذاب داخل شدن بوی و بعد از مقامات  
 عذاب و روز عسر و بعد از تحمل عذاب طویل روز و روز خو حال آنکه تو طلی صفت خود ساز تحمل یکی از بلاهای دنیا و  
 عسر و سختی و آنچه از مکر و مشاغل که بر اعلاش دارد و جاری میشود بلکه صفت خود ساز تحمل تنها و ملال و  
 غیر اینها در مداومت آنها علاوه بر اینکه اغیر ضعیف از ایمان شاید او هم زایل و خاموش شود و باقی صدمه و میل قلب  
 و عروش بلا عاقل و قوت مرگ پس با اینها احوال کی باقی میماند طیفتین نور غای ایمان و در این حال مضطرب  
 شدم پس از آن عارض شد برای من (حالت ششم) و آن این بود که در وسایل آنحضرت پیدا نمود آنچه و آنکه  
 باعث است بر کمال ایمان و استوار و قوت وی مثل آنکه در فضل زیارتش وارد گشته . ان من زار مکان کن زار الله  
 فی حرته . بدستی که زیارت کند آن حضرت در مثل کیست که زیارت نمودم مقدار در عرش و زیارت کردن  
 خدای تعالی کتاب است از نهایت قرب بوی و این مرتبه هم میسر نمیشود بر ای صاحب ایمان مستودع و متزلزل و صاحب  
 تکیه کانت خدا از او میل باطن را بعد از اقامت هدایه و مثل آنچه وارد شده بدستی که زائر و تکیه اراده امر است  
 نور ملکی از جانب حق تعالی بسوی وی میاید و بوی گوید که پروردگار تو سلامت میرساند و میفرماید از سر گریه  
 محنت را که بختی گشته عابت بخشیده شد پس زمانیکه شخص از کسانی شد که خداوند نام بوی سلام فرستاده دیگر  
 نیکو نیست که او را از آنکه داد از اعظم مصائب که عبارت از اوقاف ایمان باشد بلکه از کفر و انبیا هم پس بروداد  
 حالت اشپان بعد از آن عارض شد برای من (حالت هفتم) و از این بود که بدیم همانا وسایل مذکور را اعمالی است  
 حس و شاید در اعمال حس بود مانند چیزی که حیط و تابود کند آنها را پس از آنقیة حالت اضطراب پس روداد  
 پس از آن عارض شد پس (حالت هشتم) و از این بود زملیکه تأمل نمودم دیدم آنچه عارض میشود بوی حیط و  
 ناجیزی همین اعمال و اعمال خود شخص است و در وسایل حسیه اعمال سالحه هست که در نامه عمل مکلفین نوشته  
 میشود و حال آنکه از اعمال بوی نیست تا آنکه منظر شود و او باید بوی حیط مثل آنکه در فضل زیارت آنحضرت  
 وارد شده که برای زیارت نوشته میشود سجدات سجدهای بیغیر متواتر علیه و آله پس حیثه که حضرت  
 پیغمبر او را حمل آورده باشد از اعمال خود شخص نیست تا آنکه حیط و تابود شود با اینکه حیط نمی شود  
 عمل آنحضرت بقیة و از عجایب این روایت روایتی است که شیخ صدوق بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت نمود . قال حکمان الحسین علیه السلام ذات یوم فی حجر اخی مسلم الله علیه و آله یلاجه و یحاحکه  
 فالتی یلته مائد الحجابک بهذا الصی غلظا و کتب لایح و لایح و هو نمره قزادی و قره عینی الان  
 اتمی سلقه من زاره بعد و قال کتب الله له حجة من حجة قلت رسول الله حجة من حجة قلت و

حجین من حجة قلت حجین من حجة قلت و ارجه قال فی قول زاده و زیاد و یضرب حتی یقع  
 لیسین حجة من حجة رسول الله صلی الله علیه و آله باعمرها . حاصل مفادش فریب باجمعون است که  
 حضرت حسین روزی در آنوقت حضرت رسول خدا بود با ملاجه میفرمود و او را میپنداشت پس عایشه  
 عرض کرد چه بسیار است دوست داشتن تو باطل را حضرت فرمود چگونه دوست ندارم او را و وی  
 خوشدل نباشم و حال آنکه او است میوه قلب من و نور دیده من آگاه باش بدستی است من زودی او را  
 به قتل رسانند و هر کس زیارت کند او را بعد از اوقاتش میبویسد برای وی خدایتعالی یک حجة از حجهای  
 من عایشه از روی تعجب عرض کرد یا رسول الله یک حجة از حجهای تو فرمود بل دو حجة از حجهای من  
 عرض کرد دو حجة از حجهای تو فرمود بل چهار حجة حضرت صادق علیه السلام میفرماید هر قدر مکرر  
 میشود عایشه سؤالا آنحضرت مضاعف و زیاده میفرمود عدد حجرا تا آنکه رسید بنود حجة از حجهای  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با امره عایشه بعد عارض شد بقی (حالت نهم) و احوال خوف بود  
 از آنکه شاید همه عمل مراد و طایل حقوق نام بر ندر ای آنکه در اخبار وارد است که در روز قیامت محشر  
 میشود کسانی اعمال آنها نور است و روشن دارد لکن احدی میکند آنها را اهل مقام و محل میکنند بر آنها  
 مصیبتی کسانی را که بر آنها ظلم کرده اند پس بعد امر میشود که بوند آنها را باقی پس از آن حالت روداد  
 بین (حالت دهم) و او صورت رجاء و موجب امید گردید و حصول آن بجهة ملاسطة اطاری شد که  
 وارد شده در وسیله بکا و گریستن بر آن حضرت مثل آنکه مترتب میشود بر آنکه چشم نوازی که برای وی  
 حدی نیست و طریقی آنچه که او را حدی نیست تمام نمیشود هر چند است شود از او آنچه اخذ شود پس از آن  
 عارض شد بین (حالت یازدهم) از حالات خوف و او برای این بود که بدیم دور و اوقات کثرت وارد  
 است که شرط قبول شدن اعمال سالحه قبول شدن غلظ است و پیش نفس خود گفتم شاید نازهای من غیر  
 مقبول باشد و زمانی که او در شد در میشود ماسوای او پس چگونه مقبول میشود این امری که عبارت از  
 وسیله های حضرت حسین باشد پس در ایوقت مشکل شد بر من امر و نزدیک آنکه غالب شود بر من  
 یأس و غم و از او شدن اغالات مترادف و غلبه کردن این اغالات متعارفه پس از آن منت گذاشت  
 برای تعالی بمن به حاصل شدن مرتبه رجاء و امیدی که منی شد با امر و نظم نمودم با اغالات متعارفه را و او  
 حالت دوازدهم بود و آن حالتی است که مؤکد شده در امر مرتبه رجاء بجهة آنکه پشت سر هم آمده در او انواع  
 الطیفة قلب و بالای هم آمده در او و جو امن دل و اقسام سکون خاطری در پی و حصول اغالات ملاحه نمودن  
 خواص عیبه است که تاوست بر اینوسایلی که از خصایص آنحضرت حسین است پس از آنها یکی آنکه بدستی  
 شرط قبول شدن نماز که او است شرط قبول شدن سایر اعمال توجه و اقبال است و کاتب مشاب اقبال و اقبال روایت  
 میشود پس این توافقی آری بخشد در قبول شدن نماز و احوالی و و قیة این روایت مؤثر شده در قبول شدن برای من  
 اینوسایل حسیه که وارد شده در فضل آنها اشاف آنچه وارد شده در روایت آری بخشد در قبول بطریق اولی  
 و از آنها یکی آنکه بدستی شرایط قبول و حیط تابودی جز این نیست واقع میشود در اعمال و عباداتی که صادر میشود  
 از شخص با اختیار و ارادته و ملاسطة قرب اینها و در وسایل حسیه هست چیزی که مرتب میشود بر او آنکه



















































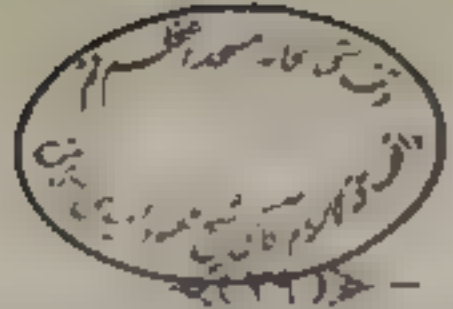








و اینست که صفات وای ذکر خاص خاص صفات آنحضرت در روز عاشورا و همین صفت مسلمات  
 برای ذکر خاص خاص خاص صفات آن روز که از او طهر شده در روز عاشورا حاصل آید و صفت  
 محیه است اولش اینست که حشمت بود اسناد دو صفت آنحضرت و از اینها از جهات احتیاج و بی  
 نظیر است پس بیان میکنم هر يك يك از اوصاف را بعد از آنکه و دیگر هر دو صفت آنحضرت که مضرب  
 میگشت برای حق نمودن حق هر یکی که ریخته میشد اسطرلابش مضرب و آفرام میشد فقه مبارک و  
 ساکن میگشت انصاف و حوارش پس او بود هم مضرب و هم وفور و همچنین بود آنحضرت علیه السلام  
 که به کان در موسم کثیره که ساختار کردید و لکن ریخته میگشت با حال کامل و شاه صفت غریبه که  
 شمع آمدند ملائکه های آسمان را او پس او بود هم که ریخته و هم صورت و آنحضرت مملوک کامل  
 کرده بود او را دشمنان از هر طرف معینا صفت به طلب مبارک و بیایه بود پس او بود هم قوی و  
 و هم مطلوب و بود آنحضرت مونس و نیازمندی که همه اصحاب و اهل و اولاد و برادر و یکتا شد  
 بود با محال چون حواء خود او قتلش پس او است هم حوخواه و هم نیازمند و بود نیازمند و بود  
 نیازمند لکن کاه فرد و نگاه است در حلال و حرام و بود او تکیه همه میسر و لکن از مشرق  
 مستند از چشم وی آنحضرت مثل مشرق شد که گوشت و قبیله همه شاد بهار که پس او هم فرد  
 و حید بود و هم صاحب لشکر و بود آنحاب علیه السلام در حالت احتضارش عرب و عجم که اهل و عیالش  
 زدیک وی بودند پس او بود عرب و عجم و عیال و عقیق بود تعجب برای تمام صفت که استعاده و  
 طلب برای میسر بود مهیا برای میسر بود هر کس که او را میسر کرد پدری که با عیاله پس او است هم برای  
 کینه و عیال برای طلب کننده و بود آنحضرت که شد حسابان را بگفته شدن در پیش روی وی لغای  
 آنحضرت نمودند و همچنین شیبان و همچنین تار و جزا خود را لغای آنحضرت میشد به که اصحاب عقیق  
 خدا فرمود برای ایشان و عیاله و محبت ایشان هر شریف خود را پس او است خداوند و بود حضرت  
 شده و بود آنحضرت در حاکم به زمین که لا محروم افتاده و بود میسر کرد برای عیالش اهل بیت خود و  
 آنکه میسر کرد وی پس او بود مطروح و ساقی و بود آنحضرت در مشقت نشک غریبه که ریخته او کردید  
 در محروم شده بود با حال برای سیران نشک گن میسر کرد حق بیکاراده فرمود سیرانی خواص  
 بل او نشین خود آرا و قبل از آنکه خود را بخت میل آب غایب پس او است مشه نام و ساقی و بود تعجب  
 هر یک در بیان افتاده لکن آینه توری چشم از این سوخت هر طرف که چشمه را میگردد حیدر که شد  
 اطراف مسودات پس او است عریض مستور و بود انتخاب افتد بخون و حال و لکن میگوید که چه  
 و او را به محال • ملائکه قیلا مضطرب است او است و نقد شقی و روحیه می الترائی کینه که • پس  
 بدیده بودم کشته آینه بخون از وی توری و تحقیق مشغول کرد مرا نور رخسار لکن که کردن که  
 کشته شد پس او است خنک لود نورانی و بود انتخاب که حق غایب بود برای وی نه مانی و نه مأوان و  
 • پند گاهی و با محال پناه میرد پس وی و مأوی میطلبد او را و حق چنانکه مأوی و پناه طلبید  
 از وی عبدالله بن الحسن و عیال او را و عیالش پس او است مأوی دهنده بی مأوا و لود پناه گاه بر پناه و بود



و اینست که صفات وای ذکر خاص خاص صفات آنحضرت در روز عاشورا و همین صفت مسلمات  
 برای ذکر خاص خاص خاص صفات آن روز که از او طهر شده در روز عاشورا حاصل آید و صفت  
 محیه است اولش اینست که حشمت بود اسناد دو صفت آنحضرت و از اینها از جهات احتیاج و بی  
 نظیر است پس بیان میکنم هر يك يك از اوصاف را بعد از آنکه و دیگر هر دو صفت آنحضرت که مضرب  
 میگشت برای حق نمودن حق هر یکی که ریخته میشد اسطرلابش مضرب و آفرام میشد فقه مبارک و  
 ساکن میگشت انصاف و حوارش پس او بود هم مضرب و هم وفور و همچنین بود آنحضرت علیه السلام  
 که به کان در موسم کثیره که ساختار کردید و لکن ریخته میگشت با حال کامل و شاه صفت غریبه که  
 شمع آمدند ملائکه های آسمان را او پس او بود هم که ریخته و هم صورت و آنحضرت مملوک کامل  
 کرده بود او را دشمنان از هر طرف معینا صفت به طلب مبارک و بیایه بود پس او بود هم قوی و  
 و هم مطلوب و بود آنحضرت مونس و نیازمندی که همه اصحاب و اهل و اولاد و برادر و یکتا شد  
 بود با محال چون حواء خود او قتلش پس او است هم حوخواه و هم نیازمند و بود نیازمند و بود  
 نیازمند لکن کاه فرد و نگاه است در حلال و حرام و بود او تکیه همه میسر و لکن از مشرق  
 مستند از چشم وی آنحضرت مثل مشرق شد که گوشت و قبیله همه شاد بهار که پس او هم فرد  
 و حید بود و هم صاحب لشکر و بود آنحاب علیه السلام در حالت احتضارش عرب و عجم که اهل و عیالش  
 زدیک وی بودند پس او بود عرب و عجم و عیال و عقیق بود تعجب برای تمام صفت که استعاده و  
 طلب برای میسر بود مهیا برای میسر بود هر کس که او را میسر کرد پدری که با عیاله پس او است هم برای  
 کینه و عیال برای طلب کننده و بود آنحضرت که شد حسابان را بگفته شدن در پیش روی وی لغای  
 آنحضرت نمودند و همچنین شیبان و همچنین تار و جزا خود را لغای آنحضرت میشد به که اصحاب عقیق  
 خدا فرمود برای ایشان و عیاله و محبت ایشان هر شریف خود را پس او است خداوند و بود حضرت  
 شده و بود آنحضرت در حاکم به زمین که لا محروم افتاده و بود میسر کرد برای عیالش اهل بیت خود و  
 آنکه میسر کرد وی پس او بود مطروح و ساقی و بود آنحضرت در مشقت نشک غریبه که ریخته او کردید  
 در محروم شده بود با حال برای سیران نشک گن میسر کرد حق بیکاراده فرمود سیرانی خواص  
 بل او نشین خود آرا و قبل از آنکه خود را بخت میل آب غایب پس او است مشه نام و ساقی و بود تعجب  
 هر یک در بیان افتاده لکن آینه توری چشم از این سوخت هر طرف که چشمه را میگردد حیدر که شد  
 اطراف مسودات پس او است عریض مستور و بود انتخاب افتد بخون و حال و لکن میگوید که چه  
 و او را به محال • ملائکه قیلا مضطرب است او است و نقد شقی و روحیه می الترائی کینه که • پس  
 بدیده بودم کشته آینه بخون از وی توری و تحقیق مشغول کرد مرا نور رخسار لکن که کردن که  
 کشته شد پس او است خنک لود نورانی و بود انتخاب که حق غایب بود برای وی نه مانی و نه مأوان و  
 • پند گاهی و با محال پناه میرد پس وی و مأوی میطلبد او را و حق چنانکه مأوی و پناه طلبید  
 از وی عبدالله بن الحسن و عیال او را و عیالش پس او است مأوی دهنده بی مأوا و لود پناه گاه بر پناه و بود



















مبارک را گفتم و حضرت حسین گاهی از این طرف فرار میکرد و گاهی از آن طرف و رسول خدا هم مضاحکه  
 میدادند • تم اخذه قبل احدی بدیه تحت فقهه والاخری حل فاس رأسه واقعه وحمل فقهه فقهه  
 پس از آن گرفت او را و یک دست زیر زنج او گذاشته و دست دیگر بر فرقش نهاده بدفرموده او را و لبهای مبارک  
 خود را بر لب وی نهاده و او را بوسید • وقال لا من حسین وحین من احب الله من احب حسیناً حسین  
 بیط من الابطاط • و فرمود من احب حسین و حسین را من است دوست میدارد خداوندی انکسرا که دوست  
 میدارد حسین را حسین بیط و فرزند زاده است از ابطاط و غیر از این دو نفر هم این روایت را نقل نموده •  
 (( تفسیر )) این بحث از آن بزرگوار ختیار حضرت حسین بود بلکه محبت و دوستان او را هم دوست  
 میداشت و خدا را شاهد میگرفت بر این مطلب و میگفت • اللهم انی اجمعها و احب من یجمعها • پروردگارا  
 من را دوست بدار و دوست من را هم دوست بدار انکسرا که دوست میدارد آنهارا و همچنین از خداست که دوست  
 که دوست دارد دوستان او را و میگفت • احب الله من یحب حسیناً • دوست دارد خداوندی که دوست  
 دوست دارد حسین را و تحقیق روزی میگفت شد طفل را دیدم در راه نشسته آن بزرگوار نزد او نشسته  
 و اگر که اظهار ملاطفت و مهربانی بوی نمود ازوجه وی سؤال کردند در جواب فرمود • انی احب  
 لانه یحب و اللهی المحبین لانی رأیت انه یرفع الغراب من تحت اقدامه و یضعه علی وجهه و اخری جبرئیل علیه  
 السلام ان یکر من احب الله فی وجهه کربلا • بدوست من دوست میدارد او را بجهت آنکه او دوست میدارد  
 مرا • و دیدم او را که بر میداشت خط از زیر قدمهای حسین و میباید بر وحش خود و حیرانده  
 مرا • حسین خواهد شد در واقعه کربلا پس امام ایما را هم ایما که برای دوست  
 داشت ما حضرت سیدالشهدا علیه السلام را دوست دارد ما را حضرت رسول خدا و محبة و ما او دوست دارد  
 ما را خداوندی و زمانی که دوست داشت ما را خداوندی من محبت گناهان ما را و ظن میکند ما را و اما چون  
 پشت مبارک آسرو و مرکب برای آوردند من حسین سید عالم خدیو من حسین •  
 بنور او رسومات و علامات چنانچه اصحابی می افکند برای کثیری از مردم بلکه خارق از عادت بود بجهت آن که  
 گاهی آن حضرت در سجده بود که میآمد پشت مبارک آنحضرت می نشست و آن بزرگوار طول میداد و اگر  
 سجده را با آنکه در غلظت جانت بود و سر از سجده بر نمی داشت تا آنکه با خنجر خود از پشت مبارک آنحضرت  
 بر میخواست و اصحاب انجباب از اصحاب صحب می نمودند و از سر طول سجده سؤال میکردند • حل زلوهی  
 آیوهی بزل شده بود • قال لا و لیسکن ای او غلظتی • میفرمود و منی کزل شده لکن بسم را راسه  
 خود قرار داده بود و اما قرار دادن شانه مبارک را محل برای وی می آید بگری میکرد که شمس بزرگ  
 میکند او را بر می داشت طفل مشغول خود را بر دوش مبارک خود و راه میرفت در کوچه و بازارها و معروف  
 از اصحاب او اندام میکرد که بگیرند او را و پدرش را از حضرت میفرمود • هم از آن کسان است • یعنی چه خوب  
 سو او آید شایع گاهی میگرفتند آن حضرت را و جبرئیل علیه السلام و گاهی بر می داشتند او را و حالیکه حضرت  
 مشغول غلظ بود و اما چون آغوش مبارکش محله در دوش و حسانت او پس بدوستی میبستند فرموده ارا بایاب  
 کبریا که میبستند او را مگر طایفه فسان و ذنبا و تحقیق حسانت و را نمود بجز و لادش و خدا

مبارک را گفتم و حضرت حسین گاهی از این طرف فرار میکرد و گاهی از آن طرف و رسول خدا هم مضاحکه  
 میدادند • تم اخذه قبل احدی بدیه تحت فقهه والاخری حل فاس رأسه واقعه وحمل فقهه فقهه  
 پس از آن گرفت او را و یک دست زیر زنج او گذاشته و دست دیگر بر فرقش نهاده بدفرموده او را و لبهای مبارک  
 خود را بر لب وی نهاده و او را بوسید • وقال لا من حسین وحین من احب الله من احب حسیناً حسین  
 بیط من الابطاط • و فرمود من احب حسین و حسین را من است دوست میدارد خداوندی انکسرا که دوست  
 میدارد حسین را حسین بیط و فرزند زاده است از ابطاط و غیر از این دو نفر هم این روایت را نقل نموده •  
 (( تفسیر )) این بحث از آن بزرگوار ختیار حضرت حسین بود بلکه محبت و دوستان او را هم دوست  
 میداشت و خدا را شاهد میگرفت بر این مطلب و میگفت • اللهم انی اجمعها و احب من یجمعها • پروردگارا  
 من را دوست بدار و دوست من را هم دوست بدار انکسرا که دوست میدارد آنهارا و همچنین از خداست که دوست  
 که دوست دارد دوستان او را و میگفت • احب الله من یحب حسیناً • دوست دارد خداوندی که دوست  
 دوست دارد حسین را و تحقیق روزی میگفت شد طفل را دیدم در راه نشسته آن بزرگوار نزد او نشسته  
 و اگر که اظهار ملاطفت و مهربانی بوی نمود ازوجه وی سؤال کردند در جواب فرمود • انی احب  
 لانه یحب و اللهی المحبین لانی رأیت انه یرفع الغراب من تحت اقدامه و یضعه علی وجهه و اخری جبرئیل علیه  
 السلام ان یکر من احب الله فی وجهه کربلا • بدوست من دوست میدارد او را بجهت آنکه او دوست میدارد  
 مرا • و دیدم او را که بر میداشت خط از زیر قدمهای حسین و میباید بر وحش خود و حیرانده  
 مرا • حسین خواهد شد در واقعه کربلا پس امام ایما را هم ایما که برای دوست  
 داشت ما حضرت سیدالشهدا علیه السلام را دوست دارد ما را حضرت رسول خدا و محبة و ما او دوست دارد  
 ما را خداوندی و زمانی که دوست داشت ما را خداوندی من محبت گناهان ما را و ظن میکند ما را و اما چون  
 پشت مبارک آسرو و مرکب برای آوردند من حسین سید عالم خدیو من حسین •  
 بنور او رسومات و علامات چنانچه اصحابی می افکند برای کثیری از مردم بلکه خارق از عادت بود بجهت آن که  
 گاهی آن حضرت در سجده بود که میآمد پشت مبارک آنحضرت می نشست و آن بزرگوار طول میداد و اگر  
 سجده را با آنکه در غلظت جانت بود و سر از سجده بر نمی داشت تا آنکه با خنجر خود از پشت مبارک آنحضرت  
 بر میخواست و اصحاب انجباب از اصحاب صحب می نمودند و از سر طول سجده سؤال میکردند • حل زلوهی  
 آیوهی بزل شده بود • قال لا و لیسکن ای او غلظتی • میفرمود و منی کزل شده لکن بسم را راسه  
 خود قرار داده بود و اما قرار دادن شانه مبارک را محل برای وی می آید بگری میکرد که شمس بزرگ  
 میکند او را بر می داشت طفل مشغول خود را بر دوش مبارک خود و راه میرفت در کوچه و بازارها و معروف  
 از اصحاب او اندام میکرد که بگیرند او را و پدرش را از حضرت میفرمود • هم از آن کسان است • یعنی چه خوب  
 سو او آید شایع گاهی میگرفتند آن حضرت را و جبرئیل علیه السلام و گاهی بر می داشتند او را و حالیکه حضرت  
 مشغول غلظ بود و اما چون آغوش مبارکش محله در دوش و حسانت او پس بدوستی میبستند فرموده ارا بایاب  
 کبریا که میبستند او را مگر طایفه فسان و ذنبا و تحقیق حسانت و را نمود بجز و لادش و خدا











































































مؤمنان عرض کرد باینکه مرا میراثی • قدمی • فرمود علی ای نور دیده پس قیام نظر کرده آمد  
 بسوی اسرور تا آنکه شاعری شود هرگاه شاعر نگردد ادبش میوهی انصرت پس او نظر میکند پس  
 بیایچه در حدیث صحیح است • ادا الحین علی بن عمرش نظراتی مصرعه والی رولره واه لیتظالی من  
 یکی علی • یعنی دوستی حضرت حسین بر طرف راست عمرش است نظریکه محفل خود و بسوی زوار  
 خود و دوستی او مرایه نظریکه بسوی آنکه گریه میکند بر او هیچ جای تصف نیست که این به مسافت  
 و خانه و دیوار حاجت و مدح او مشاهده او باشد ( بعد ) هرگز دست خیر و مدنی انصرت چنانکه در  
 روایت است که حضرت صادق میفرماید • الطین مررب لموس مرربه نیکه من زاره و عجزه من لم •  
 بخرقه من له اچیده و برجه من طرالی قریبته عند رجبلی فی ارض ملاه ولاحیه قریه ولاقرب •  
 و عجزون میشود یعنی حضرت حسین مررب است و در دیار مررب گریه میکند بر او و مررب که ریا •  
 و عجزون میشود وی هر که زیارت کرده او را و دلسوخته کرده رای او هر که مشاهده کر •  
 او هر که نظر کند بر پیش پای وی در زمین بیاید • دوستی دور دوی و عجز •  
 بارو گشت • و کل یله باقره و کر بلا ل ملکنوری ( ششم ) او اسباب گریه پس بدن اعلی و است و وسید او  
 پس دوستی او هم موجب گریه است چنانکه اهل کافه برای جدش در موصیهای مخصوص پس گاهی میوب  
 نمر او را و گریه میشود و دناهایش را میبوسید و گریه میشود و گاهی همه بدانش را میبوسید و گریه میشود  
 پس اعلی و عرض کرد بعد از بزرگوار • له نکی • برای چه گریه میکنی فرمود • اقبل موصع السیوف منک  
 وای • یعنی میبوسم خنجرهای شمشیرها را از بدن تو و گریه میکنم و هرگاه از آن بزرگوار میبوسید • چرا  
 گریه میفرماید در حین بوسیدن دناهای تنای او مرایه میفرمود میبوسم خنجرهای خوب خیزان را و  
 میفرمود میبوسم دناهای او را که در وقت رویت آنها نریزید میبوسم من گریه میکنم و خنجره کردن او هرگاه  
 میبوسید چرا میبوسم روی دل او را و گریه میکنی مرایه میفرمود میبوسم خنجرهای تو را لکن خواهرش  
 علیا جانب زین خواتون و منی خواست که ببوسد جایی و سگاه حضرت حید اله را پس روی وی من  
 بگشت زیرا که انصای بدن همه بپروچ بود خصوصاً اگر خوردن در بوز ناخس ایسان صحت دلته باشد  
 بلکه اگر او هم واقع شده باشد بخریق خورد شده بود از زخم تیرها و شمشیرها و جراها و بازه بازه شده بود  
 چنانکه خود آن بزرگوار فرموده • کان بلوسالی تنها صلا لخلوات • یعنی گویندیم منهای بدن خود را  
 که فطنه فطنه میکنند آنها را فرموده های بیانی و ارایه است که در افعال او اعلی و گفته اند ( شک منم سرم  
 کر از پرستان ) ( جای یکو شمن در همه اعضای تو نیست ) یعنی بوسید موصی و لذتش که بوسید هم  
 بوسیده بود او را و او این بود که بوسید نمر منورش را پس گوی بر بدانش را و رگهای گردن را و بلای  
 آن موصی را که بوسید علی و آله ظاهر او را میبوسید و ارایه بود که خدا کرد بوسید او را و بک روی  
 خود را گدازد بود بر گوی برده اش و عرض نمود • هذا حسین فطنه لاصفا • یعنی بیایچه این حسین  
 توانست که اعضای بدنش را فطنه فطنه نموده اند پس از آن بزرگوار دانید که • هذا حسین جزو الزان من انصا •  
 یعنی این حسین توانست که سر تنش را از غایب بزند و من نپندام از کلدان است آینه که سر را غایب شده

مؤمنان عرض کرد باینکه مرا میراثی • قدمی • فرمود علی ای نور دیده پس قیام نظر کرده آمد  
 بسوی اسرور تا آنکه شاعری شود هرگاه شاعر نگردد ادبش میوهی انصرت پس او نظر میکند پس  
 بیایچه در حدیث صحیح است • ادا الحین علی بن عمرش نظراتی مصرعه والی رولره واه لیتظالی من  
 یکی علی • یعنی دوستی حضرت حسین بر طرف راست عمرش است نظریکه محفل خود و بسوی زوار  
 خود و دوستی او مرایه نظریکه بسوی آنکه گریه میکند بر او هیچ جای تصف نیست که این به مسافت  
 و خانه و دیوار حاجت و مدح او مشاهده او باشد ( بعد ) هرگز دست خیر و مدنی انصرت چنانکه در  
 روایت است که حضرت صادق میفرماید • الطین مررب لموس مرربه نیکه من زاره و عجزه من لم •  
 بخرقه من له اچیده و برجه من طرالی قریبته عند رجبلی فی ارض ملاه ولاحیه قریه ولاقرب •  
 و عجزون میشود یعنی حضرت حسین مررب است و در دیار مررب گریه میکند بر او و مررب که ریا •  
 و عجزون میشود وی هر که زیارت کرده او را و دلسوخته کرده رای او هر که مشاهده کر •  
 او هر که نظر کند بر پیش پای وی در زمین بیاید • دوستی دور دوی و عجز •  
 بارو گشت • و کل یله باقره و کر بلا ل ملکنوری ( ششم ) او اسباب گریه پس بدن اعلی و است و وسید او  
 پس دوستی او هم موجب گریه است چنانکه اهل کافه برای جدش در موصیهای مخصوص پس گاهی میوب  
 نمر او را و گریه میشود و دناهایش را میبوسید و گریه میشود و گاهی همه بدانش را میبوسید و گریه میشود  
 پس اعلی و عرض کرد بعد از بزرگوار • له نکی • برای چه گریه میکنی فرمود • اقبل موصع السیوف منک  
 وای • یعنی میبوسم خنجرهای شمشیرها را از بدن تو و گریه میکنم و هرگاه از آن بزرگوار میبوسید • چرا  
 گریه میفرماید در حین بوسیدن دناهای تنای او مرایه میفرمود میبوسم خنجرهای خوب خیزان را و  
 میفرمود میبوسم دناهای او را که در وقت رویت آنها نریزید میبوسم من گریه میکنم و خنجره کردن او هرگاه  
 میبوسید چرا میبوسم روی دل او را و گریه میکنی مرایه میفرمود میبوسم خنجرهای تو را لکن خواهرش  
 علیا جانب زین خواتون و منی خواست که ببوسد جایی و سگاه حضرت حید اله را پس روی وی من  
 بگشت زیرا که انصای بدن همه بپروچ بود خصوصاً اگر خوردن در بوز ناخس ایسان صحت دلته باشد  
 بلکه اگر او هم واقع شده باشد بخریق خورد شده بود از زخم تیرها و شمشیرها و جراها و بازه بازه شده بود  
 چنانکه خود آن بزرگوار فرموده • کان بلوسالی تنها صلا لخلوات • یعنی گویندیم منهای بدن خود را  
 که فطنه فطنه میکنند آنها را فرموده های بیانی و ارایه است که در افعال او اعلی و گفته اند ( شک منم سرم  
 کر از پرستان ) ( جای یکو شمن در همه اعضای تو نیست ) یعنی بوسید موصی و لذتش که بوسید هم  
 بوسیده بود او را و او این بود که بوسید نمر منورش را پس گوی بر بدانش را و رگهای گردن را و بلای  
 آن موصی را که بوسید علی و آله ظاهر او را میبوسید و ارایه بود که خدا کرد بوسید او را و بک روی  
 خود را گدازد بود بر گوی برده اش و عرض نمود • هذا حسین فطنه لاصفا • یعنی بیایچه این حسین  
 توانست که اعضای بدنش را فطنه فطنه نموده اند پس از آن بزرگوار دانید که • هذا حسین جزو الزان من انصا •  
 یعنی این حسین توانست که سر تنش را از غایب بزند و من نپندام از کلدان است آینه که سر را غایب شده















































[illegible][illegible]























































































[illegible][illegible]







































3

الحمد لله















[illegible]

است. و در حاشیه ملاحظه باشد البته همه چیزی که منطبق لواست او همین حضرت حسین است و پس بجهت  
عصار کلی مرد و از اینجا دیده شد نام معلوم و از برای او علم شد پس قتل معلوم اگر چه محنت است لکن  
بر شده بحضرت حسین و از اینجا در دعا وارد شده \* استماع دعا استقام \* یعنی تو را اسم میدهم بعد معلوم  
و در حدیث هم آمده \* لا بد و یلوه معلوم \* پس آنکه ممکن بود معلوم را و او را مرخص کرد پس استقامت کسب  
\* شد \* فضل او ماضی هو الحسین صاحب کربلا \* حضرت فرمود آیا میدانی معلوم کیست او جبر صاحب  
ز بلاست و من دوم و من قتل معلوماً یعنی کجاست کشته شود معلوم در اصل قتلش تا بیک سر نخوسته حق قتل  
نشود نه از حجه فصاص و حد و قتلش کشته شود بجز و گناه و اظهار اراد این هم حضرت حسین است  
چنانکه خود آسمان و در روز قتلش با خود حاضر فرمود \* و بحکم اطفالی خدای قتل او مایل است بکشته او  
بفصاص پس جرح او شریعتاً نه \* یعنی خود را می چه میخواهد آیا مطالبه خون کسی را میکند که من او را  
کشته باشم یا سایر اعضا کشته شده اند یا فصاص رخصی و جراح کسی که من او را زده باشم یا جرحی را من ندیده  
نموده باشم معنی هم و من قتل معلوماً کیست آنکه یعنی کجاست کشته شود معلوم در جگر کس  
که خدا بختی در هر چیز احسان فرار داده متلازم کرد آنرا در جگر فرخ احسان است و ...  
کشته دیگر از جگر من و احسان است و دست و پای او را من و او را برای ...  
است و کار دو آلت در لبتان ندان احسان است و اعضا و جوارح ...  
و با آسمان در وقت کشتن احسان است پس گاهی میشود که قتل صادر ...  
باشد و بجز حاشیه ذکر ...  
معلوماً کشته شد زیرا که هیچ ...  
معلوم در حق قتل باشد در احسان ...  
محضر است بکشتن معلوم و لواحات ...  
معلوم به قتلش تا بیک لبسهای او را قتل نماید یا اعضا و جوارح او را از آن جدا کند یا استخوانها و عروق  
خود را نماند یا او را یکمی و بعضی در بیان مفرح نماید و اجماع هم از او روی دیگر داشت و لوح حضرت  
حسین ... که ... حق آنکه عمارت و دگر بکیر لعل کشته  
... معنی ... به هم در اسناد کتب است از تفسیر و در روایات و اصول  
... ای ذلت قاتل ظاهر معنی آنکه هر یک که از آن زده شود یا احسان را بر سریده  
شود ... که ...  
... که ...  
و هر ... که ...  
و به طبیعت و شهادت روی هم خصوصاً ...  
... و ...  
اینکه بجهت گناه آنها کشته شده یا آنکه ان اطفال صاحب قتل و جرح میشوند و کشته آنها را این کیفیت کارها















[illegible][illegible]























[illegible][illegible]































*[The text in this block is extremely faint and largely illegible due to poor scan quality. It appears to be a continuation of the handwritten manuscript.]*

[illegible]































[illegible][illegible]

مسیح ایوب خدا تعالیٰ در حق و در میر ما بدانا وجوده صافا و الباقی و ثواب ظاهر  
می آنکه در حق یاقیم ما او را سر کسده چه قدر بندگی می لب و بدوستی اولست رجوع حقیقته بدوی  
رو در گرج خود حضرت حسن خدایا در کسده بلکه شکر کسده بلکه دامن و بدوست و

حضرت مصروف بود که اورا بسوی خیابان گردانیدند و بفرمودند که ای صاحب دین ما این حدیثی را که از او ایستاده است بخوان و بگو که او را ایستاده است و بفرمودند که ای صاحب دین ما این حدیثی را که از او ایستاده است بخوان و بگو که او را ایستاده است













تصريحه و اسباب معلوم شده و کوفتی که خبر رسیده و رفتن مارک و

پس از وی مرای و در جهان در روز شهادتش و مرئی بود و حق حضرت احمد ظاهر فرمود و انجا که

و جید و فرید و جن و مشقهای جمیع مردان و جنگها در جهاد انحضرت گدایم و بادشاه و اعیان و اهل کمال سخن و

از معجیبولی و دیوار برای هر یک از اینها عیال است علیهمه و آنکه گویند حضرت محمد و حضرت حسین و جعفر  
چگونه حضرت محمد فرموده حسین حق و امام حسین حق است و من از حسین نیامم . . .  
و که حضرت محمد از حضرت جعفر است و جعفر از حسین است و حسین از امام حسین است و امام حسین از

و اصلاحات تحقیقات در حسابی و اطلاعاتی پس از عمده اطلاعات حضرت حبیب و معینهای او در صحیفه و

$\frac{1}{2} \left( \frac{1}{2} + \frac{1}{2} \right) = \frac{1}{2}$

[illegible]

کافی علم عالم و در درگاه استاد هم قامت شده باشد در حرکت خایر است ایام

الكتاب الآخر من جبين ليس له تمهيد والآخره رب صرني  
 له الله و... ..

[illegible]

(1940-1941) - 1940-1941

محس في رسالتي في قلوسا بعد  
 اذ قد تموه لسان  
 لذكره لك  
 ان القوم  
 (٥)

(۱) در طهران - د. قاضی از و احاطه دارد، جمیع رسید فی شهر محارر بمقدار شش (۱۳۲۰)

$$A) \quad \frac{1}{x^2} = x^{-2} \Rightarrow -2x^{-3} = -\frac{2}{x^3}$$

١٠  
 ١١  
 ١٢  
 ١٣  
 ١٤  
 ١٥  
 ١٦  
 ١٧  
 ١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠



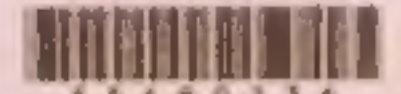








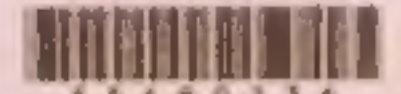
کتابخانه آیت الله بروجردي (ره)



55490236



کتابخانه آیت الله بروجردي (ره)



55490236